ایران‌شناسی

ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

دورهٔ جدید

سال چهاردهم، شمارهٔ ۲ | تابستان ۱۳۸۱ (۲۰۰۲ م.)

جلال متینی

گناه نابخشودنی جمهوری اسلامی ایران در حق زبان فارسی در تاجیکستان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دولت ترکیه در تاجیکستانِ فارسی زبان، دویست مدرسهٔ شبانه روزی و دانشگاه تأسیس کرده است که در آنها آموزش به زبان ترکی ست...

«کتاب هفته»، نشریهٔ وزارت ارشاد اسلامی

مقدمه:

زادگاه زبان و ادب فارسی در قرن سوم و چهارم هجری، خراسان و ماوراء النهر (فرارود) است. این زبان از آن روزگار، حداکثر تا یک قرن پیش همه جا به نام «فارسی» خوانده می شد.[۱] فارسی، زبان دربار صفاریان (۲۵۴-۲۹۰ ق.) در سیستان، و دربار سامانیان (۲۶۱-۳۸۹ ق.) در ماوراء النهر بود. و چنان که می دانیم در عصر سامانیان آثار ارجمندی به شعر و نثر به زبان فارسی به وجود آمد. سپس زبان و ادب فارسی در دربار غزنویان در غزنین راه کمال پیمود، و بعد در طی یکی دو قرن به عنوان زبان علم و ادب در

دیگر نواحی ایران نیز رواج و رسمیت یافت. و البته این در حالی بود که در ماوراء النهر و خراسان و دیگر نواحی ایران، مردم هر ناحیه به لهجهٔ محلی خود سخن می گفتند و به یقین دارای ادبیات فولکلوریک آن لهجه نیز بودند.

اما، ماوراء النهر از اواسط قرن چهارم، طی چند قرن، به توسط کوچندگان ترک و ترکمان اشغال گردید. نخست ایلک خانیان (آل افراسیاب) که از ترکان چگلی بودند در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری حکومتی در ماوراء النهر تشکیل دادند. سپس غزنویان که از ترکان آسیای مرکزی بودند، و به خدمت سامانیان درآمده بودند، سامانیان را برانداختند و دولت مقتدری تشکیل دادند. دربار غزنویان نیز به مانند دربار سامانیان مرکز مهم زبان و ادب فارسی بود. غزنویان نیز به دست ترکمانان سلجوقی از پای درآمدند و در مدتی کوتاه نه فقط سراسر ایران به تصرف سلجوقیان درآمد، بلکه آنان تا آناطولی (آسیای صغیر، ترکیهٔ امروزی) پیش رفتند و به صورت قدرت بزرگ منطقه درآمدند. موضوع بسیار قابل توجه آن است که اگر غزنویان و سلجوقیان و بعد خوارزمشاهیان و مغولان و دیگر تیره های تاتار که بر ماوراء النهر و ایران حکمرانی کردند، خود صاحب زبان و فرهنگی غنی بودند، بی تردید زبان ترکی در دربارهای آنان جانشین زبان فارسی می گردید. اما بخت و اقبال با زبان فارسی یار بود، زیرا سلسله های ترک و ترکمان و تاتار به همان اندازه که از قدرت ویرانگر نظامی بهره مند بودند، از داشتن مردانی کاردان برای ادارهٔ سرزمینهای وسیع تحت تصرف خود محروم بودند و بدین جهت ادارهٔ این مناطق را به وزیران و کارگزاران ایرانی می سپردند، و هم به موازات آن، و به ناچار، زبان فارسی را در دربار و تشکیلات اداری خود به عنوان زبان رسمی و اداری به کار می بردند. این رسم در دوره های بعد همچنان ادامه یافت. و بدین جهت دربارهای ترکان و ترکمانان و تاتاران تا اواخر قرن نهم - به مانند دربار سامانیان و غزنویان به وجود شاعران و نویسندگان و دانشمندان فارسی زبان آراسته بود که البته - برخلاف ادعای پان تورکیست ها - تا قرن هفتم هجری در بین آنان حتی یک شاعر یا نویسنده یا عالم ترک گزارش نشده است.

گفتیم زبان فارسی به توسط لشکریان همین ترکان و ترکمانان نیرومند به سرزمینهای غیر ایرانی نیز راه یافت. نخست به صورت محدودی به توسط محمود غزنوی در شبه قارهٔ هند، و سپس به صورت گسترده ای به توسط سلجوقیان در آناطولی. از طرف دیگر، فقط ترکان حاکم بر ایران نبودند که موجب رواج زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی در ایران و سرزمینهای غیر ایرانی شدند، بلکه آل عثمان که از ترکان غز بودند (۶۹۹-۱۳۴۲ قمری) چون بر آناطولی چیره گشتند و بساط حکومت سلجوقیان را درنوردیدند و به مدت چند قرن

در آن جا سلطنت کردند، نه تنها خود از مشوقان و مروّجان زبان و ادب فارسی در سرزمین گستردهٔ تحت تصرف خود بودند، بلکه برخی از سلاطین آل عثمان نیز خود به زبان فارسی شعر می سرودند. قدرت و نفوذ زبان فارسی در آناطولی تا بدان حد بود که سلطان سلیمان اول ملقب به قانونی (جلوس ۹۲۶- فوت ۹۷٤ قمری) که سپاهیانش تا قلب اروپا پیش رفتند - و رواج محدود زبان فارسی در شبه جزیرهٔ بالکان نیز یادگار همان دوران است - چون درصدد تدوین تاریخ آل عثمان برآمد، شاعری پارسی گوی به نام فتح الله عارف چلپی معروف به عارفی را مأمور ساخت تاریخ ترکان عثمانی را به سبک شاهنامهٔ فردوسی و به زبان فارسی به نظم آورد. چون عارفی این کار را به انجام رسانید از طرف سلطان به دریافت عنوان «شهنامه چی» (مورّخ دربار آل عثمان) نائل آمد.[۲]

کیفیت رواج زبان فارسی در شبه قارهٔ هند نیز از جهاتی با آنچه دربارهٔ آناطولی به اجمال گفته شد شباهت دارد. سلطان محمود غزنوی از سال ۳۹۲ به بعد چندین بار به هند لشکرکشی کرد و پنجاب را ضمیمهٔ قلمرو خود ساخت. قریب دو قرن بعد معزالدین محمد غوری به هند حمله کرد. و سپس دهلی به دست قطب الدین ایبک که از غلامان معزالدین بود فتح شد و درنتیجه هند قریب سه قرن در دست ممالیک (غلامان) غوریه بود که هر یک به استقلال در بخشی از آن حکومت می کردند. دردورهٔ سلطنت یکی از آنان، اسکندر لودی (۸۹٤-۹۲۳)، زبان و ادب فارسی در هند رواج یافت. شاعران و عالمان به دربار او روی آوردند و هندیان نیز به آموختن زبان فارسی پرداختند، و به ضرورت، تألیف فرهنگهای فارسی به فارسی در هند آغاز گردید. اما گسترش زبان و ادب فارسی در هند در دوران پادشاهان گورکانی (۹۳۱-۱۲۷۵) با قرنهای پیش قابل قیاس نیست. ظهیرالدین محمد بابر مؤسس این سلسله که پسر عمر شیخ، نوادهٔ پنجم امیر تیمور گورکان بود، با آن که خاطرات خود را به زبان ترکی جغتایی نوشت، اشعار فارسی صوفیانه می سرود و به حافظ و جامی نیز توجه داشت. دوران طلایی ادب فارسی در عهد گورکانیان، دورهٔ اکبر پادشاه (پادشاهی ۹۶۳-۱۰۱٤) است که از جمله در سال ۹۹۰ به موجب فرمانی زبان فارسی زبان رسمی و اداری هند اعلام گردید. و چون زبان فارسی از دو سه قرن پیش به مرور در هند رواج یافته بود، اعلام رسمی شدن این زبان در آن سرزمین با مقاومتی روبرو نگردید. در این دوره بود که به فرمان اکبر پادشاه برخی از کتابهای سانسکریت هم به فارسی ترجمه شد.

در دورهٔ غزنویان، مرکز زبان فارسی در هند، شهر لاهور در پنجاب بود. ولی این مرکزیت در قرون بعد به ترتیب به مولتان و دهلی و اگره و سرینا گر منتقل گردید. علاوه بر شاعران و عالمان و نویسندگان ایرانی که در طی مدت چند قرن به هند مهاجرت می کردند،

از بین هند یان، اعم از مسلمان و هندو، نیز شاعران و نویسندگان و عالمان بزرگ ظهور کردند که آثارشان به زبان فارسی ست.

اولین شاعر فارسی زبانِ متولد هند را ابوعبدالله نُقاطی معاصر سلطان مسعود غزنوی نام برده اند. بعد نوبت می رسد به مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی و امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی و صدها شاعر و نویسندهٔ مسلمان و هندوی دیگر که نامشان در تذکره ها مضبوط است.[۳]

در این مختصر جای بحث در این باب نیست که چگونه دین اسلام با زبان فارسی - نه عربی - در شبه قارهٔ هند و کشور چین رواج یافت. ولی این موضوع را نباید ناگفته گذاشت که دین اسلام در اوایل قرن هشتم همراه کاروان مبلغین ایرانی مسلمان به کشمیر وارد شد، و شاه کشمیر در سال ۷۲۵ به دست یکی از این مبلغان به نام سید اشرف الدین عبدالرحمن موسوم به بلبل شاه که خراسانی بود به اسلام گروید و نیز زن و فرزندان او و اعیان دولت و ده هزار سپاهی کشمیر مسلمان شدند. بعد در زمان سلطان قطب الدین (۷۸۰-۷۹۱) یکی از بزرگترین مبلغان ایرانی حضرت سید علی همدانی با جمعی کثیر به کشمیر وارد گردید و با حضور او زبان فارسی در کشمیر آن چنان رواج یافت که در آن روزگار کشمیر به «ایران صغیر» شهرت یافت.[۴] گذشته از هند، دین اسلام و زبان فارسی حتی در برخی از شهرهای چین رواج یافت.

بدین ترتیب زبان فارسی زبان مردم خراسان و ماوراء النهر در قرن سوم و چهارم هجری در طی هشت نُه قرن به سراسر ایران و سرزمینهای غیر ایرانی، آناطولی، شبه قارهٔ هند و بالکان و چین، راه یافت و در هر منطقه به توسط ایرانیان مهاجر و ساکنان این سرزمینها آثار متعددی به شعر و نثر در موضوعهای مختلف به زبان فارسی به وجود آمد. و در همین دورانِ رواج زبان و ادب فارسی بود که به حافظ خبر رسید:

به شعر حافظ شیراز می رقصند و می خوانند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

چگونگی سرکوب زبان فارسی

اما بشنوید سرگذشت زبانی را که به همراه سپاهیان ترک و ترکمان و مغول و تاتار در منطقهٔ وسیعی از آسیا و بخش کوچکی از اروپا رواج یافت و به صورت زبان رسمی و زبان ادب و علم درآمد، چگونه حداکثر در دو قرن اخیر دامنهٔ استعمالش به توسط دولتهای انگلیس و شوروی سابق و ترکیه و چین محدود و محدودتر شده است.

نخست انگلستان در مستعمرهٔ عظیم خود، شبه قارهٔ هند، در سال ۱۸۲۹ میلادی زبان

انگلیسی را به جای زبان فارسی زبان رسمی و اداری اعلام کرد و در نتیجه زبان فارسی مقام و منزلت خود را در آن سرزمین به مرور از دست داد.

دولت شوروی سابق نیز پس از محکم کردن پایه های حکومت خود و تشکیل جمهوریهای مختلف در آسیای مرکزی، به چند کار دست زد: چند شهر مهم تاجیکان مانند بخارا و سمرقند را در محدودهٔ جمهوری ازبکستان قرار داد نه تاجیکستان. زبان تاجیکان را به جای «فارسی»، «تاجیکی» نامید. زبان روسی را زبان رسمی تاجیکستان اعلام کرد. و هم خط لاتینی و سپس خط سیریلیک را در آن سرزمین جایگزین خط فارسی ساخت و بدین وسیله سدّی عظیم در ارتباط تاجیکان با فارسی زبانان خارج از شوروی به وجود آورد. حاصل این تصمیم چیزی جز این نبود که از جمله فارسی زبانان تاجیکستان، دیگر قادر نبودند آثاری را که به خط فارسی نوشته شده است بخوانند و با فارسی زبانان ایران و افغانستان مراودهٔ علمی و ادبی داشته باشند.

دولت ترکیهٔ جدید هم با روی کار آمدن آتاتورک، خط فارسی رایج در ترکیه را که برای نگارش زبان ترکی به کار می رفت به خط لاتینی تغییر داد و بدین سبب هم رابطهٔ فارسی دانان ترکیه با فارسی زبانان دیگر سرزمینها قطع شد و هم ساکنان ترکیه دیگر نتوانستند حتی از گنجینهٔ گرانبهای آثار مکتوب دولت عثمانی که همه به ترکی و به خط فارسی ست استفاده کنند.

چین کمونیست نیز در اوایل دههٔ پنجاه به جنگ زبان فارسی رفت، و تدریس زبان تاجیکی (فارسی) را در مکتبهای تاجیکان ممنوع ساخت. بدین سبب سالهاست که در چین به جای تاجیکی، در مکتبهای تاجیکان زبان ترکی تدریس می شود و در نتیجه نسلی که در پنجاه سال اخیر در آن شهرها به مدرسه رفته اند فقط به ترکی سخن می گویند. این موضوع را دو تن از هموطنان نویسندهٔ این سطور، استادان سید محمد دبیرسیاقی و منوچهر ستوده، که در دوران حکومت اسلامی ایران به چین مسافرت کرده و از مناطق مسلمان نشین آن کشور بازدید کرده اند در گزارشهای خود نوشته اند که ما در این شهر ها با زنان ومردان مسّن چینی به فارسی سخن می گفتیم و آنان به تاجیکی با ما گپ می زدند، و در نتیجه حرف یکدیگر را می فهمیدیم، ولی فرزندان آنان که در سنین سی چهل سالگی بودند و در همین گفتگوها حضور داشتند از سخنان ما چیزی نمی فهمیدند.

دولت افغانستان نیز در ربع اول قرن بیستم میلادی زبان رسمی خود را به جای «فارسی»، «دری» نامید و بدین ترتیب سالهاست که زبان فارسی در ایران و تاجیکستان و افغانستان به سه نام: فارسی، تاجیکی، و دری خوانده می شود!

خلاصه آن که زبان فارسی که در مدت هشت نه قرن، علاوه بر سراسر ایران، در شبه قارهٔ هند و آناطولی و بخشی از شبه جزیرهٔ بالکان و قفقاز و بخشهایی بسیار محدود از چین رواج یافته بود، بر اساس سیاست دولتهای انگلستان، شوروی، ترکیه، و چین از آن سرزمینها رانده شده است. در نتیجه امروز قلمرو زبان فارسی محدود گردیده است به ایران و افغانستان و تاجیکستان و شهرهای سمرقند و بخارا و خیوه و جز آن در ازبکستان، نه در تمام ماوراء النهر، آن هم با سه نام مختلف. چنان که گذشت نه در رواج و توسعهٔ زبان و ادب فارسی در سراسر ایران و سرزمینهای غیر ایرانی حکومتهای ایرانی تبار نقشی داشته اند و نه حکومتهای ایران در دو قرن اخیر قادر بوده اند از محدود کردن زبان فارسی و تغییر خط فارسی در خارج از ایران جلوگیری کنند.

رستاخیز تاجیکستان

اما با روی کار آمدن گورباچف وطلیعهٔ فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بار دیگر بخت و اقبال به سراغ زبان و خط فارسی آمد و با اندک آزادیهایی که گورباچف به جمهوریهای شوروی دارد، جمهوری تاجیکستان گامی بلند و شجاعانه برای نزدیکی با فارسی زبانان ایران و افغانستان برداشت، بدین شرح که نخست زبان تاجیکی (فارسی) را به جای زبان روسی، زبان رسمی آن کشور اعلام کرد و به موازات آن خط فارسی را جانشین خط سریلیک ساخت.

در مادهٔ ۲۸ قانون زبان جمهوری تاجیکستان اعلام گردید که «جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان برای آموزش خط فارسی و طبع و نشر آثار با این خط شرایط مساعد را فراهم می آورد». از تصویب این قانون تاریخی که ثمرهٔ دوران گورباچف بود بیش از دو ماه نگذشته بود که تاجیکستان برای چاپ و انتشار ضمیمهٔ مجلهٔ پیوند [به خط فارسی] شرایط لازم را فراهم ساخت و مقامهای مسؤول آن دولت با خوشوقتی اعلام کردند که «اینک خوانندهٔ تاجیک امکان آن را دارد که به طور همیشگی پیوند را به خط فارسی مطالعه کند».

هنگامی که یک شمارهٔ مجلهٔ پیوند، نشر مخصوص سپتامبر ۱۹۸۹، به خط فارسی - نه به خط سریلیک - در امریکا به دستم رسید با شادی بسیار پیام تبریکی برای اکبر تورسونوف (تورسن زاد) رئیس انستیتوی شرق شناسی جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان به شهر دوشنبه فرستادم و در آن نوشتم:

به شخص جناب عالی و همکاران محترمتان، به همهٔ برادران و خواهران عزیز تاجیک، و نیز به خودم و به همهٔ ایرانیان، و به همهٔ برادران و خواهران افغانی و دیگر فارسی زبانان و فارسی دانان

از این جهت تبریک و تهنیت می گویم. شما برادران عزیز تاجیک، بزرگترین سدّ موجود در راه ارتباط و تفاهم و دوستی بین تاجیکان و ایرانیان و افغانان را - با تغییر خط سریلیک به خط فارسی - از پیش پای خود و ما برداشتید. درود فراوان بر شما باد.[۵]

در تعقیب ارسال این پیام تبریک، شمارهٔ اول سال چهارم (زمستان ۱۳۶۸) ایران شناسی «به مناسبت رسمی شدن زبان تاجیکی (فارسی) و رواج خط فارسی در تاجیکستان» منتشر گردید و استاد احسان یارشاطر در همان شماره، به معرفی و نقد کتاب احیای عجم تألیف اکبر تورسونوف که به خط فارسی در سال ۱۹۸۹ به چاپ رسیده بود پرداخت.[۶]

مدتی بر این تصمیم تاریخی تاجیکستان نگذشته بود که در سال ۱۹۹۰ برای شرکت در کنگرهٔ بین المللی باربد با تنی چند از ایرانیان مقیم اروپا و امریکا به دعوت دولت تاجیکستان از امریکا به دوشنبه رفتم و از نزدیک شاهد شور و هیجان تاجیکان در مورد رسمی شدن زبان تاجیکی و تغییر خط سیریلیک به فارسی بودم. آنان به صراحت می گفتند که از این به بعد ما تاجیکان خواهیم توانست که تمام کتابهای چاپ ایران و افغانستان را در موضوعات مختلف بخوانیم و بدین ترتیب دامنهٔ همکاریهای فرهنگی بین سه کشور فارسی زبان توسعه خواهد یافت. سخن از این بود که نام خیابانها و مؤسسات دولتی را از خط سیریلیک به خط فارسی تغییر بدهند. البته ناگفته نماند که کمونیستها به طور کلی از این کوششها سخت ناراضی بودند، زیرا در زمان سلطهٔ شورویها زبان روسی زبان رسمی تاجیکستان بود و زبان تاجیکی در مرتبهٔ دوم قرار داشت که آن را هم به خط سریلیک می نوشتند. ولی در هر حال تاجیکان با آمدن گورباچف درصدد برآمدند پس از هفتاد سال پیوند خود را با فارسی زبانان جهان برقرار کنند.

تاجیکان از این نیز قدم فراتر نهادند و به منظور اعلام همبستگی خود با همهٔ فارسی زبانان، مجسمهٔ لنین را در شهر دوشنبه - که یادگار سلطهٔ حکومت کمونیستها بر ماوراء النهر بود - برداشتند و به جای آن تندیس فردوسی، سرایندهٔ شاهنامه را نصب کردند که کاری بس پر معنا و زیبا بود.

دخالتهای ناروای جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان

اعلام استقلال تاجیکستان و رسمی شدن زبان تاجیکی به جای روسی، و خط فارسی به جای سریلیک، فرصت مناسبی بود برای جمهوری اسلامی ایران که دولت تاجیکستان را در این مهم صمیمانه یاری کند و به توسعهٔ روابط فرهنگی دو کشور بپردازد. جمهوری اسلامی ایران می توانست با هزینهٔ اندک، حداقل با چاپ کتابهای درسی دورهٔ دبستان و دبیرستان به زبان تاجیکی به تعداد زیاد و اهداء آنها به دولت تاجیکستان، اعزام معلمان

شایسته به آن کشور، و نیز چاپ کتابهای فارسی اعم از شعر و نثر - به صورت افست - و فرستادن آنها به تاجیکستان، دین ایران را به تاجیکان ادا کند. ولی جمهوری اسلامی ایران - که در صدد برپا کردن جمهوری اسلامی دیگری در تاجیکستان بود، مبلغان «ولایت فقیه» را با کتابهای تبلیغاتی مذهبی روانهٔ تاجیکستان کرد و مأموران رسمی حکومت ایران نیز در آن کشور به دخالت در امور و تحریک این گروه بر ضد گروه دیگر پرداختند، و در نتیجه تاجیکان پس از ده دوازده سال به جایی رسیدند که زبان حالشان خطاب به اولیای جمهوری اسلامی ایران چیزی جز این نبود که: مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان!

در این جا فقط به ذکر چند نمونه از دخالتهای ناروای جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان در فاصلهٔ سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ می پردازم و از ذکر بقیهٔ آنها که هر سال نسبت به سال پیش بیشتر می گردید، در این مختصر خودداری می کنم.

پیش از سر کار آمدن گورباچف دعوتی از سوی انستیتوی خاورشناسی تاجیکستان به دستم رسید که مرا برای شرکت در «سمپوزیوم به مناسبت هزار و چهارصدمین سالگرد زاد روز باربد» دعوت کرده بودند. بعد از چند ماهی نامه ای فرستادند که تاریخ برگزاری سمپوزیوم به بعدموکول گردیده است و سرانجام در اواخر سال ۱۹۸۸ این دعوت را تجدید و تاریخ برگزاری سمپوزیوم را ۲۳ تا ۲۹ آوریل ۱۹۹۰ اعلام کردند.

دولت تاجیکستان علاوه بر آن که از دولت اسلامی ایران برای شرکت در این مجمع دعوت کرده بود، چنان که گفتم از عده ای از ایرانیان مقیم خارج از ایران از جمله استاد یارشاطر، ابراهیم پورهادی، تورج اتابکی، خسرو رضوی، نگارندهٔ این سطور، و چند تن دیگر نیز مستقیماً دعوت به عمل آورده بود. وقتی به منظور شرکت در این سمپوزیوم به شهر دوشنبه وارد شدم، معلوم گردید جمهوری اسلامی ایران به دعوت ایرانیان مقیم خارج از ایران به دولت تاجیکستان اعتراض کرده، ولی پاسخ شنیده است که این افراد را سالهاست می شناسیم و تصمیم خود را تغییر نمی دهیم. از ایران شش تن برای شرکت در این مجلس آمده بودند که همراه هر یک از آنان یک عضو امنیتی بود. جمهوری اسلامی به عنوان اعلام عدم رضایت خود از دعوت ایرانیان برون مرزی، حاضر نشد نمایندگان دولت اسلامی در همان هتلی اقامت کنند که محققان دیگر کشورها و از جمله ایرانیان برون مرزی در آن سکونت داشتند. اگر اشتباه نکنم همهٔ مهمانان خارجی در هتل تاجیکستان بودند و فرستادگان جمهوری اسلامی ایران استثناءً در هتل اکتبر، هتل مخصوص اعضای عالی رتبهٔ خارجی!

اگر این بار تیرِ جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان دربارهٔ جلوگیری از دعوت

ایرانیان برون مرزی به سنگ خورد، ولی دو سال بعد به هنگام برگزاری کنگرهٔ بین المللی «احیاء و ایجاد مناسبات گسترده با فرهنگ غنامند زبان فارسی» (دوشنبه، ۹- ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۲)، دولت ایران عملاً از دعوت ایرانیان برون مرزی ممانعت به عمل آورد. برای شرکت در این کنگره نیز دعوتی از سوی انستیتوی خاورشناسی تاجیکستان به دستم رسید. و پس از آن نیز یکی دو نامهٔ دیگر از مسؤولان کنگره دریافت کردم که دربارهٔ موضوع سخنرانی سؤال کرده بودند که به آنها جواب دادم. اما ماه سپتامبر ۱۹۹۲ سپری شد و دعوتنامه رسمی برای گرفتن ویزا به دستم نرسید. بعداً یکی از مسؤولان کنگره نامه ای با عذرخواهی برایم فرستاد بدین مضمون که چون جمهوری اسلامی ایران با دعوت ایرانیان برون مرزی موافقت نکرد، نتوانستیم دعوتنامهٔ رسمی برایتان بفرستیم* . خوشبختانه برای نسیم خاکسار و آزرم دعوتنامه به اروپا فرستاده شده بود و آن دو تن توانسته بودند در آن کنگره شرکت کنند. نسیم خاکسار در کتاب سفر تاجیکستان (کتاب چشم انداز، پاریس، ۱۳۷۲) که دربارهٔ سفر خود به تاجیکستان به منظور شرکت در این کنگره نوشته است به برخی از دخالتهای جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان اشاره کرده است:

خطر قدرت گیری بنیادگرایان اسلامی در تاجیکستان زیادشده بود. در یکی از ایالات تاجیکستان ۱۸۰ نفر کشته شدند. بی. بی. سی. اعلام کرد کاخ ریاست جمهوری رحمان نبی اوف در محاصرهٔ تظاهرکنندگان است و عده ای از اعضای کابینه و پارلمان گروگان گرفته شده اند (ص ۱۷). رئیس جمهوری تاجیکستان در زیر فشار نیروهای اسلامی ناچار به سربازخانه ای که در حفاظت روسهاست پناه برد و از آنها تقاضای کمک کرد (ص ۲۶). در یکی از کانالهای تلویزیون آلمان فیلمی خبری از تاجیکستان نشان داده شده بود که درآن به نظر می رسید نیروی عمدهٔ مخالفان دولت فعلی تاجیکستان را «حزب اللهی های متأثر از حزب اللهی های ایران تشکیل می دهند. همه از دم عکسهای رفسنجانی و خمینی را حمل می کردند. و نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد جمهوری اسلامی می خواستند. وقتی صدای گروهی از تظاهرکنندگان برخاست که: « ... (اسم کسی را می گفتند که روشن نبود) ننگ به نیرنگ تو، خون جوانان ما می چکد از چنگ تو...» (ص ۲۴).

کنگره با سخنرانی اکبرشاه اسکندراوف جانشین رئیس جمهوری افتتاح شد (ص ۴۹). در کنگره به هنگام اجرای برنامهٔ رقص و آوازِ تاجیکان تنی چند از هیأت اعزامی

* توضیح این موضوع را لازم می دانم که هزینهٔ رفت و برگشت شرکت کنندگان در کنگره های تاجیکستان به عهدهٔ خود آنان بود. شرکت کنندگان کنگره فقط در تاجیکستان مهمان آن دولت بودند. البته هزینهٔ کسانی را که دولت ایران به این کنگره می فرستاد، دولت ایران می پرداخت.

ایران جلسه را ترک کردند (ص ۵۱). وزیر خارجهٔ تاجیکستان در سخنرانی خود در کنگره صریحاً گفت: «جمهوری تاجیکستان طالب یک جمهوری دنیوی ست» (ص ۵۲). دکتر رزمجو که از سوی دولت ایران به کنگره آمده بود دربارهٔ وطن سخن گفت و با تکیه بر آراء آل احمد و شریعتی - بدون ذکر نام آنان - تنها راه حل معضلات کشورهای اسلامی را پان اسلامیسم معرفی کرد (ص۵۵). خانمی ایرانی که از آکسفورد آمده بود گفت: «فرهنگ ایرانی فقط فرهنگ اسلامی نیست...». بعد از سخنان این خانم، موسوی گرمارودی که از سوی جمهوری اسلامی در کنگره شرکت کرده بود، فریاد برآورد: «یک نفر با شرف و مسلمان پاسخ این خانم مأمور را بدهد». دکتر رزمجو زیر لب گفت: «راس می گه، راس می گه» (ص ۵٦) (به نظر نویسندهٔ این سطور، معلوم می شود حداقل این دو نمایندهٔ جمهوری اسلامی ایران که «جواب این خانم مأمور» را ندادند، نه مسلمان بودند و نه با شرف!). در حالی که یکی از تاجیکان آهسته گفت: «خوب، مگر این خانم جز یک گپ چکار کرده است. خوب شما هم بفرمایید گپ خودتان را بزنید» (ص ۵٦). یک تاجیک مقیم عربستان سعودی که در کنگره شرکت داشت می گفت: «جز یک حکومت اسلامی برای تاجیکستان حکومت دیگری را قبول ندارد» (ص ٦١).

«زن تاجیکی که لباسهای محلی می فروشد، وقتی از راهنمایم می شنود که فارسی زبانم و از هلند آمده ام... می گوید: اینهایی که از ایران آمده اند می خواهند ما را توی چادر ببرند. ما نمی خواهیم. ما دوست نداریم» (ص ۷۱).

نتیجهٔ فعالیتهای تفرقه افکن جمهوری اسلامی ایران

حاصل دخالتهای دولت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان چیزی جز کشت و کشتار تاجیکان و نا به سامانی آن کشور نبود، و البته ایران هم از کوششهای خود سودی نبرد و تاجیکستان نیز چنان که گفته شد پس از چند سال، از خیر احیاء خط فارسی گذشت. شاید بدین مقصود که ایران اسلامی از این پل ارتباطی علیه تاجیکستان و استقلال و آرامش آن کشور سوء استفاده نکند. پس دولت تاجیکستان خط سیریلیک را از نو زنده کرد. یکی از دوستان نگارنده، علینقی عالیخانی، که در سالهای اخیر چند بار به شهر دوشنبه مسافرت کرده است، پس از بازگشت از آخرین سفر خود، در سه چهار ماه پیش، به بنده گفت متأسفانه در دوشنبه نام خیابانها از خط فارسی به خط سیریلیک تغییر داده شده است و از تجدید حیات خط فارسی در آن کشور کمتر اثری مشهود است. وی همچنین

افزود حتی کتابفروشی «الهُدی»* متعلق به جمهوری اسلامی ایران نیز در دوشنبه تعطیل شده است.

اکنون توجه بفرمایید که در برابر بی علاقگی و بی توجهی دولت جمهوری اسلامی ایران که با آن همه درآمد نفت حاضر نگردید، در ده دوازده سال گذشته با هزینه ای اندک و به صورتی معقول در راه احیای خط فارسی در تاجیکستان و ایجاد پیوند فرهنگی مجدد بین ایرانیان و تاجیکان و افغانان گام بردارد، دولت ترکیه - با نداشتن درآمد نفت و با مضیقه های مالی فراوان که با آن دست به گریبان است - چگونه با هشیاری و موقع شناسی در تاجیکستان فارسی زبان برای اجرای سیاست پان ترکیسم به اقدامی مؤثر دست زده است. از یاد نبریم که دولت ترکیه میراث خوار دولت مقتدر عثمانی ست. در سالهای آخر عمر دولت عثمانی بود که مسألهٔ پان ترکیسم در آن سرزمین مطرح گردید، ولی شکست آن دولت در جنگ اول جهانی موجب گردید تبلیغات پان ترکیسم مدتی دچار وقفه گردد. اما همین که دولت جدید ترکیه بر روی پای خود ایستاد تا به امروز، آنی از اِعمال سیاست پان ترکیسم غافل نبوده است. و اینک در اجرای همین سیاست، در تاجیکستانِ فارسی زبان به کوشش برخاسته است.

وقتی درگیری و جنگ بین گروههای مختلف در تاجیکستان بالا گرفت و هر روز در آن کشور دهها تن حتی از افراد سرشناس چون محمد عاصمی دانشمند تاجیک و عالم پور خبرنگار سرشناس تاجیک کشته شدند و سختگیری بر زنان در داشتن حجاب نیز شدت گرفت، گروهی از تاجیکان به مرور زادگاه خود را ترک کردند. عدهٔ بیشتری برای به دست آوردن کار به روسیه رفتند و عدهٔ معدودی به دیگر کشورها، از جمله ایران و امریکا. یکی از این تاجیکان که اکنون در ایران به سر می برد رحیم مسلمانیان قبادیانی ست (متولد به سال ۱۹۳۸ در قبادیان) که استاد دانشگاه بوده و صاحب تألیفاتی چند در زبان و ادبیات تاجیکی ست. او در سال ۱۳۷۲ از تاجیکستان به ایران مهاجرت کرده است و به یقین در درگیریهای تاجیکستان از جمله کسانی بوده است که با سیاست جمهوری اسلامی در آن کشور مخالفتی نکرده و به همین جهت نیز به او اجازه داده شده است به ایران مهاجرت کند. وی اخیراً در مصاحبه ای که خبرنگار مجلهٔ کتاب هفته (این نشریه از سوی وزارت ارشاد اسلامی منتشر می گردد و مدیر مسؤول آن احمد مسجد جامعی وزیر آن وزارتخانه

* آیا جمهوری اسلامی نمی توانست به جای «الهُدی» نام مناسب دیگری برای کتابفروشی خود در دوشنبه برگزیند که برای تاجیکان جاذبه ای داشته باشد، مثلاً: ایران، فردوسی، سعدی، خیام، حافظ، رودکی، ناصرخسرو و جز آن. ولی این گونه موضوعها به ذهن کسی می گذرد که ایرانی باشد و به ایران بیندیشد.

است) با وی به عمل آورده است، دربارهٔ بی علاقگی و نقش منفی دولت جمهوری اسلامی در زمینهٔ مسائل فرهنگی تاجیکستان مطالبی اظهار داشته که برای هر ایرانی، هم بسیار قابل تأسف است و هم موجب شرمندگی. او سیاست فرهنگی دولت جمهوری اسلامی ایران را در مورد تاجیکستان مورد انتقاد شدید قرار داده و به ویژه از بی توجهی شخص محمد خاتمی رئیس جمهوری ایران در این باب شکوه ها کرده است. بخشهایی از این مصاحبهٔ مفصل را به نقل از کتاب هفته از نظر می گذرانیم.

قبادیانی در این مصاحبه نخست دربارهٔ چاپ کتابهای مربوط به ادبیات تاجیک در ایران گفته است:

> ... در این ده سال اخیر و یا کمتر از این، در زمانی که تاجیکستان استقلال پیدا کرد و رابطهٔ آزادی که میان ایران و تاجیکستان فراهم آمد، کتابهایی از نویسندگان ما چاپ شده است، ولی گله ای که من کردم و مصاحبه ای داشتم که خیلی تند بود، گفتم: «ایران را قبله گفتیم و آمدیم اما...». در آن جا گفته شده در این مدت از ادبیات تاجیک در ایران ۵۰-۶۰ کتاب چاپ شده است. البته این کم نیست در مقایسه با ۷۰ سال پیش یعنی در زمان حکومت کمونیستها - دهها برابر است، و اما با نظرداشت، توقع و چشمداشت که ما امروز داریم، این تعداد خیلی کم است.
>
> ایران که در یک روز ۶۰-۷۰ عنوان کتاب چاپ می کند، در مجموع در تمام این سالها چاپ ۵۰-۶۰ عنوان کتاب چیز زیادی نیست و همان گونه نامهٔ سرگشاده و تند به آقای خاتمی داشتم، که در یکی ازمجلات چاپ شد، هیچ خبری، هیچ صدایی، پاسخی من نشنیدم، حتی متأسفانه اگر در جواب می گفتند حرفت غلط است حتی این را هم نگفتند، نه تنبیه، نه تحسین، هیچ چیزی، مثل این که تکه قندی بود که به اقیانوس پرت افتاده بود و آب شد و رفت و جوابی نیامد.

وی در پاسخ این پرسش: «از وضعیت ادبیات تاجیک در ایران همچنان که گفتید ما هم شاهدیم. حالا بفرمایید ادبیات معاصر ایران در تاجیکستان چه سرنوشتی دارد؟»، پاسخ داده است:

> ببینید، اگر اجازه بدهید، من رجوعی به گذشته می کنم. آن هم این است که هر یک تاجیک صرف نظر از این که کی هست، ایران را می شناسند، توجه گرمی به ایران دارند. دلبستگی به ایران دارند. در این جا متأسفانه من دیدم که تاجیکستان را نه هر یک کس می شناسند، حتی گاهی فرهنگی اش تاجیکستان را نمی شناسند. علتش چی هست؟ سبب کجا هست که چرا تاجیک ایران و ایرانی را می شناسد، احترام دارد و دوستش دارد، اما ایرانی نمی داند که تاجیک کی هست و تاجیکستان کجاست؟ خوب جز از شاعران و نویسندگان و دانشمندان و البته که می دانند تاجیکستان کجاست. به دنبالش رفتم و پیدا کردم، ریشه اش این بوده که بزرگان

پیشین ما، صدرالدین عینی، باباجان غفوروف، میرزا تورسون زاده و شخصیتهای دیگر کارهایی دوراند یشانه انجام دادند. می دانید که تاجیکها تکه تکه در هر مرحله ای ترور شدند، سر بریده شدند. در پایان سدهٔ نوزدهٔ میلاد، در اول سدهٔ بیست میلاد یک طوفانی بود. یک بلایی بود با نام «جدید کشی». روشنفکرانی پدید آمدند که گفتند جامعه باید بازسازی شود، از عقب ماندگانی باید رهایی پیدا کند. ولی توسط افراد عقب مانده و متعصب ترور شدند و در انقلاب بلشویکها آن روشنفکرانی که زنده ماندند و انقلاب را با جان و دل پذیرفتند، عده ای آمدند اینها را باز ترور کردند. هر فردی مثلاً اگر سخنی از قوم و ملتی گفته باشد، در سال ۳۴ و ۳۵ و ۳۶[۱۹]، اینها را نابود کردند. بقیه را در زمان جنگ دوم جهانی به جنگ فرستادند.

او سپس از حبیب یوسفی، لطف الله بزرگ زاده، عبدالشکور پیر محمد زاده که بهترین شاعران و نویسندگان و محققان و نمایشنامه نویسان تاجیک بودند و در آن جنگ کشته شدند یادکرده است.

مسلمانیان قبادیانی به کتابهای درسی ایران نیز به حق خرده گرفته و گفته است در کتابهای درسی ما در تاجیکستان، وقتی از فردوسی و خیام و جامی و سعدی سخن به میان می آید به این موضوع تصریح می شود که زادگاه آنان در ایران بوده است، ولی در کتابهای شما در بحث راجع به رودکی و ناصرخسرو و کمال خجندی هرگز ننوشته اند که زادگاه آنان در تاجیکستان است و بدین جهت در ایران کمتر کسی ست که تاجیکستان را بشناسد.

و اما موضوع بسیار مهم در این مصاحبه پاسخی ست که وی به پرسش مخبر مجلهٔ کتاب هفته دربارهٔ فعالیتهای فرهنگی دولت ترکیه در تاجیکستان داده است:

پرسش: می گویند ترکیه نسبت به ایران در آن جا موفق تر عمل کرده و با تأسیس مدارس شبانه روزی و ایجاد دانشگاهها دانشجویان بسیاری جذب کرده است.

پاسخ: شما درد بسیار سوزان مرا تازه می کنید و مرا آتش می زنید. من درهمان نامهٔ سرگشاده به آقای خاتمی این معنا را متذکر شده ام. ترکیه دویست مدرسه دارد در آن جا. یک روز جمعه یکی از کارمندان انستیتوی فلسفه در خانهٔ من میهمان بود. سه ماهه از آکادمی علوم تاجیکستان آمده بود برای دفتر بنیاد دایرة المعارف اسلامی. او می گفت: پسرم در مدارس شبانه روزی ترکیه، زبان ترکی می خواند. حقوق ماهانهٔ خودم هفت سامانی ست، برابر با سه دلار. درسها به روسی و ترکی و انگلیسی و عربی بوده است. اما ایران در آن جا یک مدرسه ندارد تا آن جایی که بنده آگاهی دارد.

پرسش: شما به عنوان کسی که سالها در ایران زندگی می کنید و با فضای فرهنگی جامعهٔ ما

آشنا هم هستید، چه پیشنهادی در این رابطه دارید؟

پاسخ: دیگر هیچ پیشنهادی ندارم. یعنی هیچ حرفی ندارم. حرفم را در آن نامۀ سرگشاده نوشتم. اما جواب ندادند. حتی نگفتند دروغ می گویی. باز چه می توان گفت؟ مگر نگفته اند، «یک سخن بس است، اگر در خانه کس هست»؟

پرسش: شما مقیم ایران تشکلی هم دارید؟ مثلاً شبهای شعر و قصه دارید؟ یا هر کس جداگانه کار می کند؟

پاسخ: از همان آغاز که آمدیم سعی کردیم محفلی داشته باشیم که در روزنامه ها چاپ شده این پیشنهاد. اما کاری انجام نگرفت، آنچه انجام شد در سال ۷۵ در حوزۀ هنری آقای قزوه چند نفر از ما را گرد آورد به نام دفتر فرهنگ و ادب تاجیک که آن هم یک سال بیشتر فعالیت نداشت، چون رسمیت پیدا نکرد، فروپاشید. تعطیل کردند.

پرسش: چه کسانی تعطیل کردند؟

پاسخ: ندانستم. زیاد مهم هم نیست کار که و یا که ها بود؟ مهم این که تاجیکان در ایران یک بنیاد فرهنگی ندارند.

پرسش: فکر نمی کنید اگر به عنوان شاعران و نویسندگان تاجیک در این جا تشکلی می داشتید، نهادهای فرهنگی و متولیان رسمی امور فرهنگی بهتر می توانستند به درخواستهای شما جواب مثبت بدهند؟

پاسخ: بی فایده است. مسأله این است که یکی از دفترهای وزارت ارشاد تلفنی به من گفتند: شما پیشنهادهای خودتان را به ما بگویید. در رابطه با همان نامۀ سرگشاده با من تماس گرفتند. بعد لیستی پیشنهاد کردم، ۲۴ مورد پیشنهاد مشخص دادم. هیچ اثر نداشت. به طور مشخص گفتم که چه کارها باید بشود. لیست الان کجاست...؟ برخوردها همان برخوردهای عقیدتی هست...[۷]

*

از یاد نبریم که ماوراء النهر (فرارود) که روزگاری کانون و مهد زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی بود، از قرن چهارم به بعد چنان که پیش از این اشاره گردید، با مهاجرت قبایل ترک، سرزمین ترکان و ترکمانان و ازبکان و قرقیزان شده است. در این اقیانوس ترک زبانان تنها یک جزیرۀ کوچک فارسی زبان باقی مانده است به نام تاجیکستان. تاجیکان پس از استقلال و اعلام زبان تاجیکی به عنوان زبان رسمی تاجیکستان به جای زبان روسی، و تغییر خط سیریلیک به فارسی، به حق متوقع بودند ایران به یاری آنان بشتابد. ولی متأسفانه در عمل در طی سالهای اخیر هرگز پاسخی مثبت از ایران اسلامی نشنیدند. در

این هنگام دولت ترکیه قدم پیش گذاشت و به تأسیس دویست مدرسهٔ شبانه روزی و دانشگاه در آن کشور فارسی زبان دست زد که در آنها زبان ترکی تدریس می شود. بدین ترتیب زبان تاجیکی در آن سرزمین به سرنوشت زبان تاجیکی در شهرهای چین گرفتار خواهد شد.

تاریخ ایران این گناه بزرگ را بر حکومت جمهوری اسلامی ایران هرگز نخواهد بخشود.

اما همین رئیس جمهوری ایران که در ایران حتی به نامهٔ رحیم مسلمانیان قبادیانی که با اجازهٔ دولت اسلامی به ایران پناهنده شده جواب نداده است، وقتی در سفر به آسیای مرکزی گذارش به تاجیکستان افتاده، به مانند دیگر موارد، دادِ سخن داده است و در سخنرانی در جمع فرهیختگان و دانشگاهیان تاجیکستان کلیاتی بر زبان آورده است شنیدنی.

او در این سخنرانی از این که در تاجیکستان در بین همزبانان است و نیازی به مترجم ندارد اظهار خوشوقتی کرده، و آن گاه به بحث دربارهٔ زبان از یونان باستان به بعد پرداخته و گفته است:

«از دورهٔ فلسفهٔ یونان باستان تا امروز بخش بسیار بزرگی از فلسفه به بحث «زبان» و منطق و نسبت میان تفکر و زبان اختصاص یافته،... در دورهٔ جدید با جدا شدن مباحث مربوط به زبان از فلسفه و بسط مسائل زبان شناسی و پیوند میان زبان شناسی با سایر حوزه های علوم انسانی نظیر جامعه شناسی، انسان شناسی، نشانه شناسی، معنی شناسی (سمانتیک)، نقد ادبی و بسیاری از رشته های دیگر دامنهٔ این مطالب چنان گسترده شده است که برای تخصص در هر یک از آنها سالهای متمادی باید به درس و بحث پرداخت». سپس به «وضعیت کنونی سیاسی و اجتماعی ایرانیان و تاجیکان» اشاره کرده و گفته است «ایران و تاجیکستان نام دو کشور مستقل است که استقلال و آزادی هر دو مورد احترام مردم و دولت هر دو کشور است و من هر چه از این به بعد بگویم باید در ذیل این اصل مهم قرار بگیرد. گرچه این اصل بدیهی و واضح است اما تأکید و تکرار آن باعث می شود که کسانی که به هر دلیلی از نزدیکی و ارتباط دوستانهٔ عمیق میان دو ملت نگرانند نتوانند ذهن مردم و مسؤولان را مشوش سازند».

و آن گاه، دربارهٔ اهمیت زبان فارسی به تکرار مکررات پرداخته است:

«راستی چه زبانی را می شناسید که از هزار سال پیش تاکنون چنین زنده و گرم باقی مانده باشد. اگر نوشته ای از انگلیسی و فرانسوی و یونانی هزار سال پیش را برای کسانی که به این زبانها سخن می گویند، بخوانید، بعید است از مجموع چند جمله بیش از یکی دو کلمه را بتوانند بفهمند». و برای اثبات «کشف» خود از رودکی و بیهقی و ابوسعید ابی الخیر و دیگران ابیاتی و عباراتی خوانده و از قدرت جادویی عبدالقادر بیدل سخن گفته و بیتهایی از وی را نیز قراءت کرده است، همچنین از امیر خسرو دهلوی، حافظ، مولانا جلال الدین، خاقانی، سنایی، عطار،

ناصرخسرو، سعدی، و عراقی یاد کرده و فردوسی را مورد محبت خاص قرار داده که «فردوسی بزرگ حکیمی ست که «راز حکمت معنوی» ما را بر ما گشود... و همهٔ فارسی زبانان وامدار قدرت شگرف او در زبان و ادب و فکر هستیم...».[۸]

روان نظامی گنجوی شاد باد که چند قرن پیش گفته است:

گر به سخن کار میسر شدی   کارِ نظامی به فلک بر شدی

آیا رئیس جمهوری ایران به هنگام ادای این سخنان رنگین و دلاویز متوجه نبوده است که حاضرانِ در آن مجلس که به رأی العین دیده اند به علت بی علاقگی و کارشکنی دولت جمهوری اسلامی ایران، دولت ترکیه فرصت را برای رواج زبان ترکی در تاجیکستان - یکی از کانونهای مهم زبان فارسی - مناسب تشخیص داده و در اندک زمانی دویست مدرسهٔ شبانه روزی و دانشگاه در تاجیکستان افتتاح کرده است، دربارهٔ حکومت اسلامی ایران و رئیس جمهوری اش به صورت کاملاً منفی قضاوت می کنند.

رئیس جمهوری ایران در سخنان خود حتی یک کلمه دربارهٔ روابط فرهنگی ایران و تاجیکستان بر زبان نیاورده، فقط اظهار خوشوقتی کرده است که در این سخنرانی احتیاج به «مترجم» ندارد، ولی نگفته است که اگر در بر همین پاشنه بچرخد، حداکثر سی چهل سال دیگر اگر گذار یک مقام رسمی ایران به تاجیکستان بیفتد، یقیناً به علت سیاست نادرست جمهوری اسلامی ایران، نیاز مبرمی به مترجم خواهد داشت تا سخنان او را از فارسی به ترکی برگرداند.

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

۱- گفتیم که حداکثر تا یک قرن پیش نام زبان فارسی رایج در ایران و افغانستان و آسیای مرکزی، «فارسی» بود و اروپاییان و امریکاییان نیز حتی در کتابهای مرجع خود از آن با کلمهٔ Persian یا معادل آن در زبانهای خود یاد می کردند، ولی از اوایل قرن بیستم میلادی، سیاستهای ذی نفع در منطقه این وحدت کلمه را از بین برد. در اتحاد جماهیر شوروی زبان فارسی زبانان جمهوری جدید التأسیس تاجیکستان و ازبکستان را «تاجیکی» نامیدند، و در افغانستان «دری». و این نامگذاری را به قرون پیشین نیز تسرّی دادند چنان که از جمله رودکی سمرقندی شاعر قرن سوم و اوایل قرن چهارم شد شاعر تاجیک و سنائی غزنوی شاعر دری گوی. و گاه گاه شاعرانی را که زادگاهشان در محدودهٔ جغرافیایی فعلی ایران بوده است مانند فردوسی و خیام نیز شاعر تاجیک یا دری گو خواندند. و اصرار بر این که تاجیکی زبانی مستقل و جدا از فارسی است همچنان که دری نیز با فارسی و تاجیکی ارتباطی ندارد. در آغاز در هر دو کشور تاجیکستان و افغانستان، اهل فضل با این کار به مخالفت برخاستند، چنان که باباجان غفوراف دانشمند بزرگ تاجیک در مخالفت با

این کار نوشت:

... لیکن مسألهٔ زبان، غیراز جهت تاریخی دارای جهت مهم فرهنگی نیز می باشد. من مسألهٔ وحدت زبانهای دری، فارسی، و تاجیکی را در نظر دارم. به اصطلاح، متخصصانی نیز هستند که فرق جزئی زبانهای مذکور را مبالغه نموده، حاضرند میان آنان سدّ چینی را گذارند. آنهایی که به چنین اقدام کوتاه بینانه دست می زنند دو چیز زبان ادبی و شیوه [گویش] را به هم آمیزند (اکبر تورسونوف، احیای عجم، نشریات عرفان، دوشنبه، ۱۹۸۹، ص ۲۱۲).

صدرالدین عینی ادیب و شاعر انقلابی تاجیکستان نیز این موضوع را با دقت بیشتر مطرح کرده و نوشته است:

کسی که به ادبیات کهنه و نو فارسی و تاجیکی شناسایی دارد به خوبی می داند که در میان آنها فرق اساسی نیست. درست اگر ما لهجه های محلی را در نظر بگیریم و به همان نگاه کرده زبان را به گروهها جدا بکنیم، نه این که در بین ایران و آسیای میانه، بلکه در بین خود اهالی تاجیکستان و ازبکستان هم خیلی لهجه های جداگانه می توان پیدا کرد. لیکن در دنیا هیچ قومی نیست که جداگانگی جزئی لهجه های محلی را در نظر گرفته برای هر لهجه یک زبان جداگانه ساخته برآورده باشد. یک تاجیک یا یک ایرانی اثرهای سعدی، حافظ، نظامی و مانند اینها را فهمیده و دوست داشته می خواند. یک تاجیک برای فهمیدن بعضی لغتهای از فارسی قدیم گرفته شدهٔ فردوسی به چه اندازه به دشواری می افتد، یک ایرانی هم برای فهمیدن آنها همان قدر دشواری می کشد (همان کتاب، ص ۲۱۲–۲۱۳).

اکبر تورسون زاد (تورسونف) محقق تاجیک که اینک در امریکا بسر می برد نیز در همین زمینه نوشته است:

... قبل از انقلاب [اکتبر شوروی] زبانمان فارسی نام داشت و کسی پیدا نمی شد که میان فارسی تاجیکان و زبان فارسی ایرانیان فرقی گذارد. بلکه درستتر می بود اگر ما مثل پیشین [قبل از انقلاب اکتبر] زبانمان را فارسی می گفتیم (همان کتاب، ص ۲۱۴).

در افغانستان نیز در آغاز امر اهل فضل زبان رایج در افغانستان (به جز زبان پشتو) را فارسی می خواندند. محمود طرزی (۱۲۴۴–۱۳۱۲ خورشیدی)، نویسنده و متفکر معروف افغانستان که افغانها او را «پدر مطبوعات افغانستان» و «پدر نثر معاصر افغانستان» می خوانند در روزنامهٔ سراج الاخبار که از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۷ منتشر می کرد بارها این موضوع را مطرح ساخته است:

زبان شیرین بیان فارسی یکی از زبانهای بسیار مهمهٔ عالم اسلامی ست که بعد از زبان دینی عربی مبین، یک رکن بسیار عالی زبان اسلامیان را تشکیل می دهد. زبان فارسی در تمام منطقهٔ ایران و افغانستان و من حیث لسان بودنش، در تمام ماوراءالنهر و بخارا و هندوستان معروف و متداول می باشد. زبان دانان این زبان نیز یک جمع کثیری از نفوس بشر می باشند، ولی در وقت حاضر، تنها زبان رسمی دولت علیه ایران و دولت علیهٔ افغانستان زبان فارسی می باشد (محمود طرزی، «دربارهٔ زبان فارسی»، نثر دری افغانستان، سی قصه، به کوشش علی رضوی غزنوی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۶۳).

ولی «سیاست» در این کشور نیز به مانند تاجیکستان جدید التأسیس کار خود را کرد و نام زبان فارسی در افغانستان به «دری» تغییر داده شد. سیاست دولت شوروی نیز در سالهای پیش بر این اصل استوار بود که زبانهای فارسی و دری و تاجیکی سه زبان مختلف است و بدین جهت بود که از جمله در دانشکدهٔ زبانهای خارجی دانشگاه ازبکستان (در دوران سلطهٔ حکومت شوروی)، زبانهای تاجیکی، فارسی، و دری در ردیف زبانهای عربی، چینی، انگلیسی، و فرانسوی تدریس می شد به این حساب که آنها سه زبان مستقل است. از سوی دیگر در کتابهای مرجع اروپایی نیز از نیمهٔ دوم قرن بیستم به بعد این نامهای سه گانه به تدریج جانشین Persian شد. سابقهٔ امر از این قرار است:

در «دایرة المعارف بریتانیکا» چاپ ۱۹۲۹ در ذیل «Modern Persian» و «Language and Administrant, Afghanistan» زبان رایج در ایران و افغانستان و هند و ترکستان روس - که تاجیکستان جزیی از آن است - Persian خوانده شده است و در «دایرة المعارف اسلام»، چاپ ۱۹۶۰ نیز از زبان تاجیکان مقیم افغانستان با لفظ Persian یادشده است. ولی در «دایرة المعارف بریتانیکا» چاپ ۱۹۸۵ آمده است که یک سوم جمعیت افغانستان به زبان دری یا فارسی (Farsi) سخن می گویند.

ناگفته نماند که این «دایرة المعارف بریتانیا» ست که ظاهراً برای نخستین بار کلمهٔ Farsi را به جای Persian به کار برده و عنوان مستقل «Farsi Language» را به «Persian Language» ارجاع داده است.

۲- Suleymanname, *The Illustrated History of Suleyman The Magnificien*, ed., by Esim Atish, National Gallery of Art, Washington, DC, pp.55-62.

۳- دربارهٔ رواج زبان فارسی در شبه قارهٔ هند، از جمله به کتابها و مقاله های زیر می توان مراجعه کرد:

Rypka, Jan, *History of Iranian Literature*, ed., Karl Jahn Dordrecht, D. Reidel, 1968, pp. 711-734;

دکتر سید عبدالله، ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمهٔ دکتر محمد اسلم خان، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۱-۵۲؛ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۳۲، و ج ۵، ص ۴۲۱-۴۲۲.

۴- محمد صدیق نیازمند، «سهم کشمیر در ترویج و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی»، ایران شناسی، سال ۱۲، شمارهٔ ۲ (تابستان ۱۳۷۹)، ص ۳۲۴-۳۳۸؛ سال ۱۳، شمارهٔ ۲ (تابستان ۱۳۸۰)، ص ۳۷۸-۳۹۱؛ سال ۱۳، شمارهٔ ۳ (پائیز ۱۳۸۰)، ص ۶۳۴-۶۴۶.

۵- جلال متینی، «پیام دوستی و تبریک به خواهران و برادران تاجیک»، ایران شناسی، سال ۱، شمارهٔ ۴ (زمستان ۱۳۶۸)، ص ۹۳۱-۹۳۶.

۶- احسان یارشاطر، «یادداشت ۱۰»، «۴۰- احیای عجم»، ایران شناسی، همان شماره، ص ۶۳۷-۶۴۳.

۷- «ایران خانهٔ ادبیات است»، گفت و گوی کتاب هفته با رحیم مسلمانیان قبادیانی، کتاب هفته، شمارهٔ ۴۶، ۱۱ اسفند ۱۳۸۰، ص ۲۰-۲۱.

۸- «سید محمد خاتمی در جمع فرهیختگان و دانشگاهیان تاجیکستان»، فصلنامهٔ کرمان، شمارهٔ ۴۳ و ۴۴ (زمستان ۱۳۸۰- بهار ۱۳۸۱)، ص ۵-۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی